

سفرنامه علویه خانوم در دوران قاجار

کنیز آبستن همسفر جدید حاجیه خانم!

در چند دوره، تهران با این بیماری دست و پنجه نرم کرد و هر بار هم منجر به مرگ بسیاری از ساکنان شهر تهران شد. وبای سال ۱۳۱۰ ه. قمری تهران، ابتدا در محله سرچشمه شایع شد. بعد در محله پامنار و سرتخت و خیابان ناصریه و تا حضرت عبدالعظیم (ع) شیوع پیدا کرد. این بیماری هنوز به دهم محرم آن سال نرسیده، به قولی روزی ۲۰۰ نفر و به قولی روزی ۲۵۰ نفر را می‌کشت. از نیمه دوم محرم تا اوایل صفر شدت و شیوع بیماری بیشتر شد و حتی به گفته برخی روزی ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر می‌مردند. اعتمادالسلطنه می‌گوید: «بین ۲۰ تا ۲۱ محرم یعنی در دو روز ۱۶۰۰ نفر تلف شدند.» تجار نوشتند: «روزی ۱۰۰۰ نفر از میان رفتند.»

● روایت پزشک مخصوص ناصرالدین شاه

جالب است بدانیم دکتر فووریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه که در آن روزها در تهران بود در خاطراتش آورده است: «... وبا از شش روز پیش در تهران ظاهر شد و شاه (ناصرالدین شاه) سخت از این قضیه آشفته، که خواستار آن شده است زنان حرم را به (قصر) صاحبقرانیه بفرستد، اما با توجه به اخباری که مدام به ما می‌رسد این است که وبا حتی به شمیرانات و بیلاقات از جمله تجریش، زرگنده، رستم‌آباد، دزاشیب و سلطنت‌آباد سرایت کرده است. از معجزات آن است که تاکنون این ناخوشی در میان ما راه نیفتاده و به کسانی که برای ما خبر می‌آوردند، می‌گفتند که وبا هر روز قریب به ۱۰۰ نفر تلفات دارد...».

● والا راضی نبودند من به زیارت بروم!

با این تعاریف بی‌دلیل نبوده است که حاجیه خانم علویه در نجف با شنیدن این خبرها نگران شده و دست به دعا می‌شود. آنها چند روزی که در نجف بودند را به زیارت رفتند و گاهی بازارگردی می‌کردند. او در یادداشت‌هایش در این روزها به مسأله‌ای اشاره می‌کند که قابل تأمل است و آن بیرون رفتن بدون اجازه سرکارخان است که نشان می‌دهد به‌صورتی حاجیه خانم در بعضی موارد تحت نظارت دستور خان بوده است، مردی که بانو درباره او و همسرش سرکار خانم که در راه فوت کرده هیچ چیزی نوشته است که آنها چه نسبتی با او داشته‌اند، تنها ما می‌دانیم که این دو به همراه دو کنیز همراه بانو بوده‌اند: «...به روضات مطهره هم بی‌اذن (بدون اجازه) سرکار حاجی خان می‌رفتم والا راضی نبودند من به زیارت بروم. همین که آدم‌هایش (اطرافیان) را نگذارد بروند، بنده را هم میل نداشت بروم ولی زیارت را من می‌رفتم، اعتنائی نداشت...».

● نجف اشرف و عزاداری عرب‌ها برای امام رضا(ع)

یکی از روزهایی که روایت آن در یادداشت‌های حاجیه خانم بسیار جالب است، روز شهادت امام رضا(ع) در نجف اشرف است که او به مراسمی که به این مناسبت در آنجا برگزار شده بود



زهره شریفی

«امروز که روز چهارشنبه چهارم ماه (ربیع الثانی) است رفتم بغداد. آدمی دو قمری دادیم (هر کدام مبلغی دادیم) نشستیم توی گاری. حساب کردم هفتاد نفر در گاری نشستیم. بالا و پایین دو اسب بستند، رفتیم. یک کمی راه است ولی بازارها این قدر آشوب بود که کسی ملتفت (متوجه) هیچ چیز نمی‌شد. پارچه‌های خوب، همه چیز خوب، ولی من که پول نداشتم بخرم. از خجالت هم به کرمان نمی‌توانم بیايم. نمی‌دانم چه خاکی بر سر کنم. مگر بروم یک جای دیگر منزل کنم. دیگر به کرمان نیایم. خلاصه عصری برگشتم، دست خالی. چیزی که خریدیم دو پیراهن گرم که لباس زمستانی ابداندارم. اگر از گرمای عربستان نمردم، از سرمای عجم (منظور سرزمین ایران به وقت برگشتن) خواهم مرد». از زبان حاجیه خانم علویه، بانوی این سفرنامه خواندید، در طول بازگشت به ایران از سفر حج به غیر از دردسرهای همسفر جدیدش زنی به نام فاطمه به مشکل مالی برمی‌خورد تا جایی که او را مصمم می‌کند به جای برگشتن به شهرش کرمان، به تهران برود.

● دعادر مسجد زنانه برای رفع وبا کاروان

آنها بعد از ورود به نجف اشرف چند روزی را آنجا می‌مانند. آن هم چه ماندنی که همراه با شنیدن خبر شیوع وبا در ایران می‌شود و خانم را نگران و دلواپس می‌کند. به قول خودش: «...صبحی مشرف شدم به حرم امیرالمؤمنین (ع)، عصری هم رفتم وادی السلام به زیارت هود و صالح و اهل قبور. از آنجا شب به حرم مشرف شدم. در مسجد زنانه از هر ولایتی آدم بود. دور هم نشستیم. دعا کردیم این بلا را از جان مسلمانان دور کند. من که والله اگر هوش داشتم باشم یا حواس».

● مبتلا شدن ۲۳ هزار نفر در تهران و اطراف!

شیوع وبا در آن سال در ایران واقعاً ترسناک و گسترده بوده است. «اعتمادالسلطنه» از رجال و معتمدین دربار ناصرالدین شاه از شیوع وحشتناک

وبا در تهران ۱۲۴ سال پیش، در یادداشت‌هایش آورده است: «...در خیابان جمعیت زیادی دیدم که از بشره (پوست) همه معلوم بود که در میان بلا گرفتارند. در قهوه‌خانه نزدیک قصر قاجار به «شیخ زین‌العابدین واعظ» رسیدم. از «وبا» پرسیدم. گفت: در شمیران و شهر و در تمام دهات و اطراف تهران وبا معرکه می‌کند... از ۲۰ محرم تا ۲۰ صفر ۱۳۱۰، ۳۰ روز تمام بر من طوری سخت گذشت که در ۵۰ سال عمر خود ندیده بودم... از شهر و اطراف شهر می‌گویند، ۲۳ هزار نفر مبتلا شده‌اند که البته تعداد زیادی از آنها معالجه شدند...».

● روزی هزار نفر از میان رفتند!

در زمان ناصرالدین قاجار که حاجیه خانم علویه هم در اواخر حکومت او زندگی می‌کرده است،

در سراسر یادداشت‌های سفر این بانوی کرمانی، تمام سختی و دلنگرانی و مشکلات متعدد به چشم می‌خورد که به واقع از توان یک زن آن هم تنها در چنین سفر طولانی به دور است، اما او هرگز ناامید نمی‌شود و به استواری شرایط پیش آمده را مدیریت می‌کند تا این سفر را با تمام سختی‌هایش به پایان برساند.

از همان ابتدا بیماری سرکار خانم همسر خان که همراه حاجیه خانم بود، او را آزرده خاطر می‌کند تا مرگ این زن و بعد جدا شدن خان از کاروان او و پناه آوردن کنیز باردارش فاطمه، به حاجیه خانم در ادامه سفر که روزهای سخت دوباره‌ای را تا تهران برای خود جداگانه به همراه می‌آورد.